

درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۳۱ شهریور ماه ۱۳۹۳

موضوع کلی: مشتق

مصادف با: ۲۶ ذی القعدة ۱۴۳۵

موضوع جزئی: تحریر محل نزاع (ادله نظر مشهور و بررسی اشکالات آن)

جلسه: ۵

سال: ششم

«الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین ولعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض شد که در بحث مشتق، نزاع بین اصولیین به چند صورت تقریر شده است. در بین انحاء چهارگانه ای که برای محل نزاع تقریر شده نتیجه این شد که نظر مشهور نسبت به سایر انظار عاری از اشکالاتی است که متوجه آن انظار بود اما در عین حال ما می توانیم دو دلیل و شاهد هم بر نظر مشهور اقامه کنیم.

نظر مشهور این بود که نزاع در باب مشتق، در واقع در این است که آیا واضح لفظ مشتق را برای معنای عام وضع کرده (یعنی برای متلبس بالمبداء اعم از اینکه تلبس فعلی باشد یا تلبس در گذشته بوده و الان منقضی شده) یا لفظ مشتق برای خصوص متلبس بالمبداء فعلاً وضع شده است؟

پس همه‌ی بحث در این است که واضح، وضع را به کدام ترتیب محقق کرده است؟ آیا موضوع له را معنای عام قرار داده یا یک معنای خاص قرار داده است؟

ادله نظر مشهور

دلیل اول

دلیل اول بر اینکه حق با مشهور است و نزاع، یک نزاع لغوی است این است که اگر شما به کلمات اصحاب از قدیم الایام تا الان مراجعه کنید، می فهمید که این نزاع یک نزاع لغوی است و بهترین شاهد هم برای اینکه ببینیم این نزاع بر سر چیست، بررسی کلمات نزاع کنندگان است. اگر کلمات نزاع کنندگان از اول تا به حال بررسی شود، پی می بریم که نزاع آنان، مربوط به وضع و واضح است (یعنی یک نزاع لغوی است)؛ چون عده‌ای از این بزرگان قول به حقیقت را پذیرفته اند و عده ای هم قائل به مجازیت استعمال مشتق در «ما انقضی عنه التلبس» شده اند و همین که عده ای قائل به حقیقت بودن هستند و عده ای هم قائل به مجازیت هستند، این نشان دهنده‌ی این است که مسئله از شئون استعمال است و این ربطی به صدق، حمل و اطلاق که برخی مانند مرحوم تهرانی گفته اند ندارد.

حقیقت یعنی چه؟ استعمال مجاز یعنی چه؟ طبق نظر مشهور حقیقت و مجاز عبارت است از «استعمال لفظ فی ما وُضِعَ له و استعمال لفظ فی غیر ما وُضِعَ له»، پس چنان چه لفظ مشتق در «ما انقضی عنه التلبس» استعمال شد (مانند استعمال لفظ ضارب برای کسی که در گذشته متصف به ضرب بوده) اگر گفته شد این استعمال حقیقت است یا مجاز است یعنی در واقع

نزاع در این است که این لفظ در موضوع له خودش استعمال شده یا در موضوع له خودش استعمال نشده است پس ربطی به صدق، حمل و اطلاق و امثال آن ندارد.

دلیل دوم

بعضی از بزرگان از جمله مرحوم علامه در تفسیر مشتق مثل ضارب می گویند «معنی الضارب مَنْ حصل منه ضرب» (ایشان از کسانی است که اعمی است و می گوید که لفظ ضارب را می توان حقیقتاً در «ما انقضی عنه التلبس» استعمال کرد) اگر زید دیروز زنده بوده و الان «انقضی عنه الضرب» مع ذالک می توان به او گفت که ضارب است. استدلال ایشان این است که «أنّ معنا الضارب مَنْ حصل منه الضرب» چون معنای ضارب یعنی کسی که از او زدن و ضرب، محقق شده است لذا این عنوان هم کسی را که الان در حال زدن است شامل می شود و هم کسی که در گذشته از او ضرب صورت گرفته و دیگر الان در حال ضرب نیست را در بر می گیرد. این بیان گواه بر آن است که این نزاع از نوع نزاع لغوی است.

پس هم نفس تعبیر حقیقت و مجاز که در بیان متنازعین وارد شده، دلالت بر حقانیت نظر مشهور دارد و هم بعضی از ادله ای که قائلین به اعم مانند مرحوم علامه بر مدعای خود اقامه کرده اند که معنای ضارب، «من حصل له الضرب» است، دلالت بر نظر مشهور می کند.

این دو دلیل ادله و شواهدی است که می توانیم برای نظر مشهور اقامه کنیم اما مع ذالک اشکالاتی نسبت به نظر مشهور ایراد شده که ما باید این اشکالات را جواب بدهیم.

بررسی اشکالات نظر مشهور

اشکال اول

اگر شما استناد می کنید به کلمات قوم و میخواهید استفاده کنید که این نزاع لغوی است، در مقابل ما هم از کلمات قوم برای شما شاهد می آوریم که این نزاع لغوی نیست و مربوط به استعمال و وضع نیست، بلکه مربوط به صدق، حمل و اطلاق است. در کلمات اصحاب مکرراً ذکر شده که برای صدق و اطلاق مشتق، بقاء مبداء لازم است «إشترط بقاء المبداء فی صدق المشتق و اطلاقه» یعنی برای اطلاق مشتق به ذات، (اطلاق ضارب به زید و یا اطلاق عالم به زید) آیا بقاء المبداء شرط است یا نه؟ آیا بقاء الضرب شرط است یا نه؟ یعنی الان باید زید ضارب باشد و یا الان باید زید عالم باشد آیا فعلیت ضرب و علم زید شرط است؟ بعضی شرط می دانند و برخی هم شرطیت را قبول ندارند. دیگر اینجا سخن از وضع و استعمال و امثال آن نیست، بلکه بحث در اطلاق و حمل است. چون میخواهیم بفهمیم که آیا می توان ضارب را حمل بر زید کرد؟ این غیر از استعمال است زیرا حمل و اطلاق و تطبیق دیگر به واضع ربطی ندارد و این بیانگر این است که مسئله، مسئله‌ی لغوی نیست.

هدف در این اشکال این است که شما ادعا کردید وقتی به کلمات قوم رجوع می شود، کلمات قوم شاهد بر این است که حق با مشهور است زیرا نزاع را بر روی مسئله حقیقت و مجاز برده اند و ادله ای که اقامه کردند، اشعار به این دارد که در اینجا نزاع،

نزاع لغوی است لکن در مقابل مستشکل هم عنوانی را مطرح کرده که مکرراً در کلمات آمده و این عنوان دلالت دارد بر اینکه اتفاقاً این نزاع، نزاع لغوی و مربوط به بحث وضع و استعمال نیست، بلکه مربوط به صدق، حمل و اطلاق است.

بررسی اشکال اول

به نظر می‌رسد که این اشکال وارد نیست، چون در اینجا درست است که تعبیر صدق و اطلاق را بکار برده اند اما مسئله این است که آیا ممکن است این همه اختلاف و نزاع در طول سالیان سال واقع شود، در حالی که هیچ اختلافی بین معنا و مفهوم نباشد! اگر قرار بود که بین معنا و مفهوم اختلاف نباشد، این بحث دیگر اینقدر طولانی نمیشد و ادامه نداشت! لذا به نظر می‌رسد آنچه را در عنوان «اشترای بقاء مبداء فی صدق المشتق و اطلاق» بیان کرده اند، در واقع بدون لحاظ خصوصیتی که در معنای صدق و اطلاق است گفته شده والا تقسیم بندی و دسته بندی علماء به دو گروه قائلین به حقیقت و قائلین به مجاز، خیلی روشن و واضح دلالت دارد بر اینکه این نزاع، نزاع عقلی نیست. (البته این اشکال زیاد مهم نیست)

اشکال دوم

اشکال دیگری وجود دارد که مهم است و آن این است که بالفرض ما قبول کنیم که این نزاع، نزاع لغوی است و از عقلی بودن نزاع دست برداریم اما مانع مهمی وجود دارد که باید برای آن چاره ای اندیشیده شود و آن مانع مهم، این است که اگر بگوئیم نزاع، نزاع لغوی است، معنایش این است که واضع لفظ مشتق را برای این معنا وضع کرده لکن اختلاف در این است که واضع لفظ مشتق را برای معنای عام وضع کرده یا برای معنای خاص؟ یعنی اختلاف و نزاع در موضوع له مشتق است. بعضی که اعمی نامیده می‌شوند ادعا می‌کنند که لفظ مشتق برای هر دو مورد وضع شده است یعنی ضارب وضع شده برای «متلبس بالمبداء» اعم از اینکه این تلبس، فعلی باشد و یا آنکه تلبس در گذشته بوده و الان منقضی شده است. لکن کسی که اعمی است باید بتواند تصویری از جامع بین فاقد و واجد ارائه دهد یعنی واضع وقتی می‌خواست هیأت ضارب را به عنوان اسم فاعل وضع کند، در ابتدا معنای جامعی را در نظر گرفته و سپس هیئت را برای آن معنا وضع کرده است. ما در مباحث وضع بیان داشتیم که «لابد للواضع من أن يتصور معنأ ثم وضع اللفظ لهذا المعنا» یعنی اول معنایی را باید در ذهنش تصویر کند و بعد لفظ را برای آن معنا وضع کند و قرار دهد. حالا در این بخش، برای متلبس به مبداء فی الحال و برای متلبس به مبداء در ماضی و یا گذشته، ناچاریم که جامعی را تصویر کنیم تا استعمال هیئت در هر دو حقیقت باشد. مثلاً می‌گوئیم که لفظ بحر برای دریا وضع شده پس اقسام و انواع دریاها وجود دارد است لذا باید قدر مشترکی بین دریاها وجود داشته باشد که این لفظ، برای آن معنا وضع شده باشد. در این بحث، چه جامعی بین فاقد و واجد وجود دارد؟ چه جامعی بین «ذات متلبس بالمبداء فعلاً» و «ما انقضی عنه التلبس» وجود دارد؟ مثلاً وقتی می‌خواهیم بگوئیم که ضارب وضع شده برای کسی که فعلاً در حال زدن است و کسی که در گذشته می‌زده ولی الان در حال زدن نیست، در این صورت واضع باید قدر مشترک بین این دو را در نظر بگیرد. فاقد یعنی فاقد إلتصاف به مبداء فعلاً و واجد هم یعنی واجد إلتصاف به مبداء فعلاً یعنی آن کسی که در حال زدن است و آن

کسی که قبلاً زده بود. حال آیا می توان تصویری برای جامع فاقد و واجد ارائه کرد؟ آنان که نزاع را لغوی می دانند، باید مشکل را حل کنند. باید روشن شود که اعمی ها چه جامعی را تصویر می کنند که می گویند مشتق برای آن وضع شده است؟

وجوه تصویر جامع

وجه اول

یک وجه آن است که گفته شود جامع خود ذات یعنی خود زید است. یعنی همین زید بوده که دیروز زد و همین زید است که الان در حال زدن است. پس یک وجه این است که فاقد و واجد در خود ذات و نفس ذات با هم مشترک هستند. یعنی «هیأت اسم فاعل وُضِعَتْ لنفس ذات» مثلاً بگوییم لفظ ضارب برای نفس ذات وضع شده است.

بررسی وجه اول

لفظ ذات را نمیتوان قدر جامع قرار داد زیرا اگر قائل شویم که مشتق برای نفس ذات وضع شده لازمه اش آن است که کسی که ضرب هنوز از او صادر نشده را هم داخل در نزاع کنیم. چرا نسبت به مورد تحقق ضرب در آینده همه اتفاق دارند که مجاز است؟ و آنرا از محل نزاع خارج می دانند؟ اگر این وجه را بپذیریم آن مورد هم باید داخل در محل نزاع شود. پس چه دلیلی برای خارج کردن این فرض وجود دارد؟ به چه دلیل بین ماضی و استقبال تفکیک می کنیم؟ فرقی بین این دو وجود ندارد! اگر خود ذات، موضوع له است در آینده هم ذات وجود دارد. به نظر ما این اشکال وارد است و لذا نفس ذات را نمی توانیم جامع قرار دهیم.

وجه دوم

وجه دوم هم این است که جامع «الذات الصادر عنها الضرب» باشد یعنی ذاتی که از او ضرب صادر می شود. این ذاتی که از او ضرب صادر می شود هم در «متلبس بالمبداء فعلاً» وجود دارد و هم در «ما انقضی عنه التلبس» وجود دارد. کسی دیروز زده و الان در حال زدن نیست داخل در این «ذات الذی صدر عنها الضرب» هست و کسی هم که الان در حال زدن است و تلبس فعلی دارد نیز داخل در عبارت «ذات الذی صدر عنها الضرب» می باشد. پس موضوع له لفظ مشتق به معنای «ذات التی صدر عنها الضرب» می باشد. پس در این وجه «اسم الفاعل وضع لذات التی صدر عنها الفعل». این وجه چه مشکلی دارد؟

بررسی وجه دوم

مشکل این وجه این است که در واقع قبل الوضع ناچاریم مفهوم مشتق را در موضوع له أخذ کنیم، حال آنکه بحث در این است که این فعل چیست؟ گفته شده که «الضارب هو الذات التی صدر عنها الضرب» مشکل این است که در واقع در حال وضع مفهوم در موضوع له قبل از وضع اخذ می شود و این درست و ممکن نیست زیرا تا مادامی که وضع صورت نگرفته نمیتوان مفهوم مشتق را در موضوع له دخیل کرد. پس این وجه هم باطل است.

«الحمد لله رب العالمین»